

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و دوم، دوره جدید، سال هشتم

شماره چهارم (پیاپی ۳۲)، زمستان ۱۳۹۵، صص ۹۹-۱۱۰

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۹/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۳

تأثیر جنگ‌های ایران و بیزانس (۶۰۳ تا ۶۲۸ م) در فروپاشی دولت ساسانی

مهرداد قدرت دیزجی*

چکیده

ایران ساسانی در اوایل سده هفتم م، در اثر جنگ‌های طولانی با امپراتوری بیزانس (۶۰۳ تا ۶۲۸ م) و شکست بعدی آن، توان نظامی و دفاعی خود را از دست داد و به بحرانی سیاسی و اقتصادی گرفتار شد. پیش از این، براساس مطالعات سکه‌شناختی، معلوم شده بود که پس از این شکست، تنها در تعدادی از ایالت‌های ایران به نام پادشاهان ساسانی سکه ضرب می‌شد. این گویای آن است که ایالت‌های دیگر از کنترل آنان خارج شدند. همچنین، منابع ادبی نشان داده‌اند که سرزمین‌های ساسانی عرب‌نشین نیز بعد از شکست ساسانیان از بیزانس، از سلطه آنها خارج شدند. در این مقاله، نگارنده نشان داده است که براساس مدارک باستان‌شناختی و سکه‌شناختی، ایالت‌های شمالی دولت ساسانی که صحنه اصلی جنگ‌های بیزانسی بود، بیشترین آسیب‌ها را دید و از حدود ۶۲۳ م، از کنترل دولت ساسانی خارج شد. از دست رفتن این ایالت‌ها بی‌شک عامل مهمی در تضعیف دولت ساسانی از نظر نظامی و مالی بوده و در نتیجه، از عوامل شکست آن دولت به دست اعراب مسلمان بود. این عامل همچنین، نقش مهمی داشت در رخنه سریع اعراب مسلمان در ایالت‌هایی که مدت‌ها بود از کنترل ساسانیان خارج شده بودند.

واژه‌های کلیدی: امپراتوری ساسانی، جنگ‌های ساسانیان - بیزانسیان، فتوحات اعراب.

*استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه m.ghodratdizaji@urmia.ac.ir.

مقدمه

سیستم نظامی و مالی دولت ساسانی و فروپاشی اقتدار مرکزی و ایالتی آن مشاهده کرد.

آخرین جنگ بزرگ باستان و شکست امپراتوری ساسانی

در فاصله میان سده سوم تا هفتم م، جنگ‌های متعددی میان شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم (بیزانس) شاهد هستیم؛ ولی جنگ ساسانیان-بیزانسیان که پس از دوازده سال صلح (۵۹۱ تا ۶۰۳ م)، در سال ۶۰۳ م و با لشکرکشی سپاهیان خسرو دوم به سرزمین‌های بیزانس آغاز شد و تا سال ۶۲۸ م ادامه یافت، بزرگ‌ترین نبردی است که در تاریخ این دو امپراتوری انجام گرفت. این جنگ به‌درستی «آخرین جنگ بزرگ باستان» (Howard-Johnston, 1999: xxii) لقب گرفته است. در اثر پیروزی‌های سپاهیان ساسانی، سرزمین‌های بسیاری در قفقاز، آناتولی، سوریه و شمال آفریقا به دست ساسانیان افتاد و قلمرو آن‌ها را به وسعت دوران امپراتوری هخامنشی رساند. از سوی دیگر، بیزانس را به بحرانی کم‌سابقه دچار کرد که بر سرزمین‌های تحت تصرف آن در اروپا و همسایگان‌ش اثر گذاشت.

با این همه، دیری نپایید که بیزانس به یاری نیروی معنوی و مالی که کلیسا در اختیار آن نهاده بود به پا خواست. در واپسین مرحله این جنگ در سال ۶۲۲ م، یعنی درست در زمانی که بیزانس به کوچک‌ترین حد خود رسیده بود، امپراتور آن هرآکلیوس (Heraclius) (۶۱۰ تا ۶۴۱ م) تهاجمی بر ضد امپراتوری ساسانی انجام داد که این بار ساسانیان را با بحرانی کم‌سابقه در تاریخ خود گرفتار کرد، بحرانی که سبب فروپاشی داخلی ساسانیان شد. ظهور این دوره بحرانی بی‌گمان از شکست بزرگی آغاز شد که نیروهای ساسانی در سال ۶۲۳ م، از سپاه بیزانس

انحطاط و سقوط امپراتوری ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ م) که سرآغاز فصل تازه‌ای در تاریخ ایران شمرده می‌شود، از دیرباز یکی از موضوعاتی بوده که در کانون علاقه پژوهشگران تاریخ باستان و تاریخ اسلامی این سرزمین بوده است. در بیشتر پژوهش‌های مربوط به این موضوع، انحطاط دولت ساسانی را از دوره بحرانی پس از پادشاهی خسرو دوم (۵۹۰ تا ۶۲۷ م) که سبب آشفتگی و ابهام بسیاری در تاریخ آن دوره شد، آغاز می‌کنند و گاه آن را تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم (۶۳۲ تا ۶۵۱ م) ادامه می‌دهند. با این همه، اینکه آغاز انحطاط را از سال ۶۲۸ م در نظر بگیریم و نه از سال ۶۳۲ م، ما را از پیدا کردن علت اصلی بروز این انحطاط، یعنی شکست ارتش ساسانی از نیروهای بیزانس، بازمی‌دارد.

در پژوهش‌های جدید، بهاین شکست حداکثر به عنوان یکی از عوامل سقوط دولت ساسانی اشاره شده است (Faravashi, 1979: 477-478; Frye, 1983: 173-177; Schippmann, 1990: 78-79; Dignas and Winter, 2007: 45)؛ ولی نحوه تأثیر آن در انحطاط این دولت، تاکنون به‌طور مشروح موضوع هیچ پژوهش علمی قرار نگرفته است. در برخی از پژوهش‌های جدیدتر، حتی نقش این عامل در فروپاشی دولت ساسانی نادیده گرفته شده است. در این مقاله، نگارنده ضمن ارائه شرحی از میزان شکست دولت ساسانی از بیزانس، نشان خواهد داد که به عنوان مهم‌ترین عامل در فروپاشی امپراتوری ساسانی، این عامل بیرونی یعنی شکست خردکننده نیروهای ساسانی از سپاهیان بیزانسی بود که باعث ایجاد بحران سیاسی و اجتماعی در ایران شد، عاملی که نشانه‌های آن را می‌توان در نابودی

تشکیلات سپاهی کشور را در کوتاه‌مدت، در عمل ناممکن کرد. می‌توان پذیرفت که ازدست رفتن سرزمین‌های ارمنستان، آناتولی، سوریه، فلسطین و به‌ویژه سرزمین حاصلخیز مصر از سال ۶۲۳ م به بعد، قطع مالیات‌هایی را باعث شد که دولت ساسانی با تسخیر آن نواحی به دست می‌آورد. از سوی دیگر، ویرانی‌های ارتش بیزانس در ایران (در این زمینه برای نمونه ن.ک. Theophanes Confessor, 1997: 437-451) با مصیبت‌های دیگری در همین زمان تشدید شد. مصیبت‌هایی همچون طغیان رودخانه‌های دجله و فرات در بین‌النهرین در سال ۶۲۷ و ۶۲۸ م/۶ ق که به خانه‌ها و کشتزارها آسیب گسترده‌ای وارد کرد؛ همچنین، شیوع بیماری طاعون در سال بعد که در همان جا سبب فوت یک‌سوم تا نیمی از مردم شد (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۴ و ۱۵؛ کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۲۱۴ و ۲۲۱ با ارجاعات). این وقایع خزانه مرکزی را از بخش اعظم مالیات‌هایی که از سرزمین حاصلخیز بین‌النهرین گردآوری می‌شد، محروم کرد. این بلایا نتیجه شکست نظامی ساسانیان نبود؛ ولی بی‌ثباتی گسترده‌ای که پیامد حمله بیزانس بود، مانع از آن شد که پادشاهان ساسانی به اقدامات اصلاحی دست زنند. در سراسر روزگار ساسانی، بین‌النهرین مرکز سازمان‌های اداری و نظامی دولت بود؛ ولی داده‌های منابع اسلامی در این باره که سیل و طاعون، تلفات فراوانی بر زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم و مأموران دولت در این ناحیه وارد کرد، به‌طور کامل پذیرفتنی است (Daryaei, 2010: 47, n. 17). در طی شکست‌های سپاهیان ایران از بیزانس، میان سال‌های ۶۲۳ تا ۶۲۸ م، بی‌شک حمایت مالی خسرو از سرداران خود می‌بایست کاهش چشمگیری یافته باشد؛ این درحالی است که در این زمان، سپاه بیزانساز پشتیبانی مالی فراوانی در ضد حمله خود

متحمل شدند (کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۲۰۳؛ Schippmann, 1990: 68-69; Greatrex and Lieu, 2002: 198-199; Dignas and Winter, 2006: 45-46)، شکستی که در سال‌های بعد ادامه یافت. این شکست با تسخیر و تخریب شیز (تخت سلیمان کنونی)، پایتخت دینی ایرانیان ساسانی، در سال ۶۲۳ م به دست ارتش بیزانس تحکیم یافت (Theophanes Confessor, 1997: 437; Sebeos, 1999: 81; Christensen, 1944: 448; Minorsky, 1944: 248-249; Schippmann, 1971: 316; Faravashi, 1971: 477-478; Naumann, 1977: 69).

تسخیر شیز و تخریب آذرگشنسپ، مهم‌ترین آتشکده ایران ساسانی، اقدامی عمدی به تلافی تسخیر اورشلیم به دست نیروهای خسرو در سال ۶۱۴ م، دانسته شده‌است (Dignas and Winter, 2006: 46). با توجه به پیوند محکمی که دین و دولت در دوره ساسانی داشتند، می‌توان تصور کرد که نابودی این مرکز دینی تأثیر نامیدکننده بسیاری بر مقاومت ایرانیان نهاده باشد (Faravashi, 1971: 477-478). گذشته از این، هراکلیوس در یورش به شیز، علاوه بر تلاش در نابودی مرکزی سیاسی-دینی، می‌بایست هدف مالی نیز داشته باشد؛ زیرا این شهر مرکز دینی ثروتمندینیز بود (Boyce, 1985: 476).

بحران سیاسی و اقتصادی

ضد حمله ارتش بیزانس و شکست‌های پی‌درپی نیروهای ساسانی در آسیای صغیر و ارمنستان و سپس در داخل ایران، بی‌ثباتی و بحران اقتصادی گسترده‌ای را در ایران پدید آورد که تا حمله عرب‌های مسلمان در سال ۶۳۳ م (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۸۰ و ۱۸۳؛ Daryaei, 2009: 1-2; Tabari, 1993: 37) ادامه یافت. این شکست نه تنها شکستی سیاسی و نظامی بود، بلکه با تلفات و هزینه‌های بسیاری که به بار آورد، امکان بازسازی سازمان اداری و مالی و

برخوردار شده بود (Greatrex and Lieu, 2002: 198 with references).

با این همه، این مسائل تمام مشکلاتی نبود که دولت شکست خورده و ناتوان ساسانی با آن روبه‌رو بود. هم‌زمان با بحران مالی دولت ساسانی، نابودی و متلاشی شدن بخش عمده نیروهای نظامی ساسانی نیز در طول شکست‌های اواخر این جنگ صورت گرفت. در سال ۶۲۵ م، هراکلیوس نزدیک دریاچه سوان (Sevan)، در ارمنستان، شکست سختی بر سپاهیان ساسانی تحت فرماندهی شهروراز وارد آورد و بخش عمده‌ای از سپاهیان ساسانی را که در حدود ۳۰ هزار نفر بودند، نابود کرد (Greatrex and Lieu, 2002: 204-205).

به نظر می‌رسد که به علت نابودی قسمت عمده سپاهیان ساسانی بود که به نوشته تئوفانس (Theophanes)، مورخ بیزانسی، خسرو در سال ۶۲۶ م، سپاهی از بیگانگان ترتیب داد؛ سپس ۵۰ هزار نفر از باقی مانده سپاهیان شهروراز را نیز برگزید و به آنان افزود و به جنگ هراکلیوس فرستاد. ولی بدبختی بزرگ برای دولت ساسانی این بود که این سپاه نیز به دست نیروهای برادر هراکلیوس شکست خورد و شمار زیادی از آنان کشته شدند (Ibid: 206-207; Theophanes Confessor, 1997: 452).

خود هراکلیوس در شکست بزرگی که پس از آن به نیروهای خسرو در بین‌النهرین و در نزدیک نینوا وارد آورد، گویا ۶ هزار تن از آنان را از میان برد (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۹۳ و ۱۹۴; Kaegi, 2003: 169). گفته شده که خزانه خسرو که به احتمال آخرین ثروت باقی مانده دولت ساسانی بود، پس از این شکست به دست هراکلیوس افتاد (Theophanes Confessor, 1997: 452-454; Greatrex and Lieu, 2002: 215). به نوشته منابع (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰۵)، خسرو سرداران خود را فراخواند تا از آن‌ها

بازخواست کند؛ ولی اشراف نظامی خسته از جنگ که بیشترین تعداد سپاهیان خود را از دست داده بودند، به احتمال به علت ترس از تنبیه خسرو، بر او شوریدند. در این شورش سرداران، گویا پشتیبانی و حمایت بیزانس (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰۵; Theophanes Confessor, 1997: 451) و همچنین تحریک و حمایت اشراف تأثیر داشته است. اشراف نظامی و اشراف زمینداریکه پیش از این ضمن اصلاحات مالی خسرو یکم (۵۳۱ تا ۵۷۹ م) آسیب دیده بودند،^۲ در جریان جنگ با بیزانس به طور موقت مهار شدند؛ ولی اینک پس از تلفات و خساراتی که متحمل شدند، در برابر خسرو دوم که قرار بود از آن‌ها بازخواست کند سر برآوردند. آنان با سرکشی خود و سپس با عزل و قتل شاه در سال ۶۲۸ م، برای همیشه به عمر دولت متمرکز ساسانی پایان دادند.^۳ همچنین احتمال می‌رود که به تحریک آنان، قباد دوم که خود از سوی گروهی از نجبا به تخت نشسته بود، دستور داد همه برادرانش را از میان بردارند (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۴؛ کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۲۱۹).

نابودی بیشترین اعضای خانواده سلطنتی ساسانی که می‌توانستند بعدها به سلطنت برسند، بزرگ‌ترین آسیبی بود که ساسانیان در طول حکومت خود متحمل شده بودند. شمار معدود باقی مانده خانواده ساسانی را نیز اشراف سرکش رقیب و مداخله‌جوی بعد از قباد از میان برداشتند. نفوذ و مداخله نجبای رقیب در امور دولتی و بی‌اختیاری و ناتوانی پادشاهان این دوره را منابع مختلف تأیید کرده‌اند (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۱۹; Nöldeke, 1879: 387). هیچ‌جا بهتر از بحران سیاسی دربار ساسانی، فروپاشی قدرت مرکزی امپراتورپروشن نمی‌شود. در واقع با وجود فراوانی منابع کتبی و سکه‌شناختی، به علت آشفتگی سیاسی این دوره در مقایسه با

ولی این سکه‌ها هم مانند منابع کتبی، کمک چندانی به تعیین هویت دقیق مدعیان و اوضاع آن زمان نمی‌کنند، غیر از آنکه از هم‌پاشی قدرت سیاسی و اجتماعی ایران ساسانی را به‌روشنی می‌نمایانند.

از مجموع اطلاعات موجود پیداست که پس از قباد دوم، اشراف دربار پسر خردسال او، اردشیر سوم را در استخر فارس بر سرکار آوردند؛ ولی اشراف نظامی به سردستگی شهرواز، سردار ساسانی، او را نیز پس از یک سال و چند ماه پادشاهی معزول و مقتول کردند (شاپورشه‌بازی، ۱۳۸۹: ۲۱۹؛ Sebeos, 1999: 87; Nöldeke, 1879: 386).

اینکه در این زمان، حکومت مرکزی در نهایتاً توانی خود بود که با حمله‌ای داخلی به‌راحتی سقوط می‌کرد، از اینجا پیداست که شهرواز تنها با نیرویی معمولی توانست بر پایتخت چیره شود و پادشاه ساسانی را از میان بردارد (Nöldeke, 1879: 387, n. 2; Tabarī, 1999: 401, n. 989). شهرواز به یاری دسته‌ای از سپاهیان و به‌احتمال حمایت بیزانس (ابن‌بلخی، ۱۹۲۱: ۱۰۵؛ Theophanes Confessor, 1997: 45; Sebeos, 1999: 88; Greatrex and Lieu, 2002: 226-227)، بر تخت نشست؛ ولی نتوانست بیش از چهل روز پادشاهی کند و گروه‌های مخالف او را کشتند (Nöldeke, 1879: 433; Sebeos, 1999: 89; Pourshariati, 2008: 182-183).

پس از او، نجبا بوران، یعنی دختر خسرو دوم را بر سر کار آوردند که به نوشته منابع، سعی در بهبود اوضاع داشت (Nöldeke, 1879: 391)؛ ولی وقایع بعدی نشان داد که ناموفق بود و به‌زودی، سردار دیگری او را کنار گذاشت. پس از قتل بوران در حدود سال ۶۳۱ م و حتی شاید هم‌زمان با او، تا روی کارآمدن یزدگرد سوم در سال ۶۳۲ م، به علت خودسری‌های بیش از پیش سرداران و

دوره‌های قبل، تعداد و توالی پادشاهان و مدعیان پادشاهی و زمان دقیق حکومت آنان هنوز به درستی معلوم نشده‌است. پژوهشگران جدید از دیرباز، هر یک فهرستی از پادشاهان این دوره ارائه داده‌اند که تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند (کولسنیکف، ۱۳۵۵:

۲۱۹ تا ۲۲۷؛ Frye, 1944: 497-499; Christensen, 1944: 497-499; Frye, 1944: 497-499; Schippmann, 1990: 72; Pourshatiati, 2008: 173-174; Daryaei, 2009: 34-36). با نگاهی به این فهرست‌ها، مشخص می‌شود که در پژوهش‌های یادشده، به تدریج تعداد و ترتیب پادشاهان این دوره دقیق‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر شده‌است. در منابع کتبی، فهرست‌های مختلفی از پادشاهان این دوره ارائه شده‌است که تفاوت‌هایی در نام و توالی آن‌ها، به‌ویژه پس از بوران، دیده می‌شود؛ ولی در مجموع از چهارده پادشاه، ملکه، مدعی پادشاهی و غاصب پادشاهی نام برده‌اند که طی سال‌های ۶۲۸ تا ۶۳۲ م، در تیسفون یا ایالات ظهور کردند. این‌ها عبارت‌اند از: ۱. قباد، ۲. اردشیر، ۳. شهرواز، ۴. خسرو، ۵. خسرو، ۶. بوران، ۷. خسرو، ۸. گشنسپ‌بنده، ۹. آذرمیدخت، ۱۰. خسرو، ۱۱. خرزاد خسرو، ۱۲. پیروز، ۱۳. هرمزد، ۱۴. فرخزاد خسرو (یعقوبی، ۱۸۸۳: ۴۵۷ تا ۴۵۹؛ مسعودی، ۱۸۶۱-۱۸۷۷: ۲۳۲ تا ۲۳۴؛ Sebeos, 1999: 85-89; Nöldeke, 1893: 30-33; Theophanes Confessor, 1997: 457-459).

برخی از اینان پس از سال ۶۳۲ م و هم‌زمان با پادشاهی یزدگرد سوم، ادعای پادشاهی کردند؛ ولی مورخان اسلامی طبق سنن ساسانی، بیشتر گرایش به این دارند که تنها از یک پادشاه، یعنی کسی که از نسل پادشاهان پیشین بوده‌است، به‌عنوان پادشاه مشروع نام ببرند. از این رو، احتمال می‌رود که تعداد مدعیان پادشاهی بیش از این بوده باشد. با این همه، تنها از تعدادی از این مدعیان سکه در دست است؛

و نواحی جنوب دریای مازندران از سلطه دولت ساسانی خارج شده بودند و فرمانروایان آن‌ها اغلب، لقب‌های مخصوص به خود گرفته بودند (Christensen, 1944: 501-502).

مایکل مورونی نیز در بررسی‌های خود، درباره تاریخ عربان در پایان دوره ساسانی می‌نویسد که نفوذ ساسانیان در میان عرب‌ها، از طریق کلنی‌های نظامی و اتحاد با قبایل یمن و عمان و بحرین صورت می‌گرفت؛ ولی شکست ساسانیان از بیزانسیان باعث شد که ساسانیان نتوانند از این راه‌ها سلطه خود را بر آن نواحی ادامه دهند (Morony, 1987: 204). چندی پیش، نگارنده در مقاله‌ای نشان داده‌است که مناطق شمال غربی شاهنشاهی ساسانی نیز پس از شکست خسرو از هراکلیوس، از سلطه ساسانیان خارج شدند (Ghodrat-Dizaji, 2011: 315-329). در حقیقت کوست یا ربع شمال، نخستین ناحیه از قلمرو ساسانیان بود که طی جنگ ساسانیان - بیزانسیان، به سلطه بیزانس درآمد؛ ولی با این همه، پس از خروج نیروهای بیزانسی همچنان خارج از کنترل دولت مرکزی باقی ماند. آغاز شکست ارتش ساسانی و تسخیر تدریجی مناطق ایران از سال ۶۲۳ م به بعد، به معنی کوچک شدن تدریجی قلمرو ساسانیان و در نتیجه، محروم شدن آنان از منابع مالی و نظامی که پیش از این، از این نواحی به دست می‌آمد. پس از قتل خسرو، قباد دوم در سال ۶۲۸ م و ضمن پیمانی این مناطق تسخیر شده، یعنی ارمنستان بیزانس، سوریه، فلسطین و مصر را به طور رسمی به بیزانس واگذار کرد (Dignas and Winter, 2007: 47, 148).

با این همه، حتی نواحی دیگر ایران که از نیروهای بیزانسی تخلیه شدند، دوباره به کنترل دولت مرکزی ایران درنیامدند (Ghodrat-Dizaji, 2011: 321-325).

درباریان، تفرقه و تشتت فزونی گرفت و مدعیان دیگری در ایالات پیدا شدند. این نشان می‌دهد که پادشاه دست‌نشانده ساسانی در تیسفون، نه تنها در میان درباریان و سپاهیان قدرتی نداشت، بلکه در ایالات نیز مدعیان سلطنت با قدرت او مخالفت می‌کردند. خود یزدگرد در استخر فارس تاج‌گذاری کرد؛ درحالی‌که اشخاص دیگری هم‌زمان با او، در ایالات دیگر مدعی حکومت بودند.

فروپاشی قدرت ایالتی ساسانیان

شواهد دیگری که از ناموجود بودن اقتدار پادشاه ساسانی در ایالات خبر می‌دهند، فروپاشی قدرت مرکزی ساسانی را تأیید و تکمیل می‌کنند. با این همه، اگر درباره ازهم‌گسیختگی و آشفتگی حکومت مرکزی ساسانی مطالعات جسته و گریخته‌ای صورت گرفته، موضوعی که کم‌تر بدان پرداخته شده‌است، میزان سلطه ساسانیان بر ایالات و مناطق امپراتوری پس از پیروزی‌های هراکلیوس، به‌عنوان موضوعی خاص و مستقل است؛ هرچند که در این اواخر، شاهد گرایشی برای پژوهش در برخی جنبه‌های این موضوع هستیم. البته پژوهشگران از مدت‌ها پیش دریافته بودند که سلطه پادشاهان پس از خسرو دوم بر برخی نواحی امپراتوری تضعیف شده یا از میان رفته بوده‌است. ایالات شمال شرقی امپراتوری ساسانی، نخستین مناطقی بودند که از میان رفتن سلطه ساسانیان بر آن‌ها تشخیص داده شد. آرتور کریستنسن (Arthur Christensen) پس از شرح کوتاهی درباره اوضاع پریشان ایران پس از خسرو دوم، به سلطه سرداران ارتش ساسانی همچون ملوک الطوائف دوران قدیم بر ایالت‌ها اشاره می‌کند. او می‌نویسد که پیش از حمله عربان، مرزبانان مرو و مروالروود و سرخس و کوهستان و حتی هرات

می‌شود. علت این تفاوت می‌تواند آن باشد که افرادی از خاندان ساسانی یا غیر از آن، هم‌زمان در تیسفون یا ایالات ادعای پادشاهی داشتند و یکی یارای غلبه بر دیگران را نداشت. این موضوع از مطالعه علائم ضرباخانه‌های روی سکه‌ها معلوم می‌شود. چنان که می‌دانیم، هر یک از این علائم، نام اختصاری یکی از ضرباخانه‌های ساسانی در ایالات امپراتوری را منعکس می‌کنند. هویت برخی از این علائم که مربوط به کدام ایالت هستند، هنوز روشن نشده‌است؛ ولی به هر روی، زیاد شدن یا کم شدن این علائم بر سکه‌ها، می‌تواند نشان‌دهنده افزایش یا کاهش قلمرو تحت اختیار صاحب سکه باشد؛ همچنین نشان‌دهنده وجود مدعیان پادشاهی در یک زمان. از پادشاهی قباد دوم به بعد، علائم ضرباخانه‌ها بر سکه‌ها به تدریج کمتر می‌شود و به‌ویژه پس از سال دوم پادشاهی بوران، شاهد کمتر شدن بیشتر علائم ضرباخانه‌ها و در نتیجه، محدودتر شدن قلمرو نفوذ پادشاهان و مدعیان هستیم. این نفوذ در سال سوم پادشاهی بوران و پادشاهی آذرمیدخت، به کمترین حد خود می‌رسد. اشاره منابع کتبی، مثل ادعای پادشاهی خسرو نامی در خراسان (ن.ک: Nöldeke, 1879: 390, n. 1) و بررسی سکه‌ها، مثل پادشاهی چند تن هر یک ۲ تا ۷ سال در فاصله بین سلطنت بوراندخت و یزدگرد سوم (ن.ک. Malek, 1993: 238-239)، نشان می‌دهند پادشاهانی که پیش از یزدگرد، پادشاهی یا ادعای پادشاهی داشتند، هر یک در گوشه‌ای از کشور به مدت کوتاهی فرمانروایی می‌کردند و پادشاه تیسفون اختیار چندانی در ایالات نداشت. سکه‌های سال یکم پادشاهی بوران نشان می‌دهد که ایالات اندکی به نام او سکه ضرب می‌کردند و در سکه‌های سال دوم، این علائم به چند علامت محدود می‌شود و در سکه‌های سال

منابع کتبی و سکه‌شناختی همچنین به مناطق دیگری اشاره می‌کنند که از کنترل دولت ساسانی خارج شده بودند. این‌ها مناطقی بودند که از صحنه جنگ به دور بودند؛ ولی پس از شکست خسرو، به فرمان سرداران و درباریان نافرمان درآمدند: «اصحاب اطراف کی از درگاه او (= خسرو دوم) بازگشتند هر یک به استوار گردانیدن ولایت خویش مشغول شدند کی هیچ‌کس بر جان خویش ایمن نبود» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰۷).

به همین سان، منابع کتبی در اشاره به تضعیف سیطره قدرت قباد دوم در کشور نیز نوشته‌اند که حکومت او را فرمانروایان نواحی کشور به رسمیت نمی‌شناختند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۶۳). ثعالبی در ادامه، همین اشاره را درباره محدود شدن قلمرو اردشیر سوم، جانشین قباد، دارد و می‌نویسد که: «شکوه پادشاهی درهم شکسته و سیاست کشورداری از هم پاشیده بود. دشمنان به راه افتادند و... مرزبانان سر از فرمان پیچیدند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۶۵). آنچه منابع کتبی درباره کاهش قلمرو فرمانروایی پادشاهان اخیر ساسانی نوشته‌اند، مدارک سکه‌شناختی با دقت بیشتری می‌نمایانند. به علت کمبود برخی نمونه‌ها و کیفیت تقریباً نامناسب بیشتر سکه‌ها، هنوز توالی پادشاهان و مدت پادشاهی آنان و به‌ویژه محل همه ضرباخانه‌ها، بر سکه‌ها به درستی معلوم نشده‌است؛ ولی سکه‌های موجود نشان می‌دهند که تنها شماری از پادشاهان و مدعیان ذکر شده در منابع کتبی، به ضرب سکه موفق شده‌اند. پادشاهان و مدعیانی همچون قباد دوم، اردشیر سوم، خسرو سوم، بوران، آذرمیدخت، هرمز ششم و خسرو چهارم (Göbl, 1971: 54-55, 80-81; Mochiri, 1972: 11-18; Mochiri, 1983: 11-16, 209-212; Malek, 1993: 238-239). با این همه، هرچه جلوتر برویم، تفاوت میان فهرست منابع کتبی و یافته‌های سکه‌شناختی آشکار

۶. هرمز ششم: ماد، خراسان، خوزستان، فارس، میشان، آسورستان؛
 ۷. خسرو چهارم: طبرستان، خوزستان، ماد، میشان، فارس، آسورستان.
 منابع کتبی می‌نویسند که در آغاز پادشاهی یزدگرد، آذربایجان و ایالات شرق کشور و آشور سلطنت او را به رسمیت نشناختند (Nöldeke, 1879: 397, n. 5). مطالعات سکه‌شناختی نیز نشان می‌دهد که ایالاتی همچون عراق و آذربایجان از سال‌های نخستین سلطنت یزدگرد (۶۳۲ م)، ضرب سکه به نام او را متوقف کردند و تنها ایالات شرقی که وی در سال ۶۳۳ م، در عقب‌نشینی خود در برابر حملات عربان در آن‌ها اردو می‌زد، به‌طور موقت به نام او سکه ضرب می‌کردند و بقیه ایالت‌ها هم تنها به‌طور نامنظم، به نام او سکه می‌زدند (Daryaei, 2006: 22-23). به این ترتیب، می‌توان گفت که حتی اگر اعراب مسلمان در آن زمان به ایران حمله نمی‌کردند، بعید به نظر می‌رسد که یزدگرد یا هر یک از مدعیان یا رقیبان دیگر توانایی آن را داشتند که در مدت کوتاهی، اتحاد ایران را دوباره برقرار کنند.

نتیجه

تحلیل اطلاعات منابع کتبی و منابع سکه‌شناختی در خصوص سیستم نظامی و اداری ایران بین سال‌های ۶۲۳ تا ۶۳۳ م و مقایسه آن‌ها با یکدیگر که بخشی از آن در این مقاله انجام شد و همچنین دقت در روند رویدادها، نشان می‌دهد که دولت ساسانی پیش از ورود اعراب مسلمان، بر اثر جنگ با بیزانس و شکست از آن در حال فروپاشی بود. ارائه تعریفی از «دولت» که از نظر همگان پذیرفتنی باشد، چندان ساده نیست؛ ولی می‌توان گفت که در این دوره، با دولتی متمرکز و مستحکم با تشکیلاتی ثابت

سوم، تنها نام SK (سکستان) دیده می‌شود (Malek, 1993: 238) که به احتمال، گویای آن است که این ملکه در برابر مدعی دیگری (به احتمال خسرو سوم) تیسفون را رها کرده و مقرر حکومت خود را به سیستان انتقال داده است. تنها سال یک سکه‌های آذرمدخت شناخته شده است و تنها با علائم ضرابخانه‌های WYHC و SY (Malek, 1993:238-239) که به روشنی حاکی از آن است که وی تنها بر دو ایالت فرمانروایی (اسمی) داشته است. هم‌زمان با آذرمدخت یا کمی پس از او، هرمز ششم و خسرو چهارم در یک زمان در نواحی مختلف کشور ادعای پادشاهی کردند و حکومت آن‌ها تا چند سال پس از پادشاهی یزدگرد سوم (۶۳۷ م) ادامه داشت (Malek, 1993:238-239).

این موضوع نبود قدرت مقتدر مرکزی و پراکندگی قدرت‌های محلی را در سراسر امپراتورینشان می‌دهد. قدرت‌هایی که حتی قادر نبودند حکومت اسمی خود را در ناحیه ادعا شده خود به مدت کوتاهی حفظ کنند. با توجه به آنچه ذکر شد و همچنین نظر به علائم ضرابخانه‌های ایالت‌هایی که معلوم شده است (Schindel, forthcoming)، می‌توان حدود تقریبی قلمرو فرمانروایی پادشاهان ساسانی را از قباد دوم تا یزدگرد سوم، بدین سان تعیین کرد:

۱. قباد دوم: ماد، خراسان، فارس، آذربایجان، خوزستان، کرمان، گرگان، میشان، آسورستان؛
۲. اردشیر سوم: ماد، طبرستان، خراسان، فارس، آذربایجان، خوزستان، کرمان، گرگان، میشان، آسورستان؛
۳. خسرو سوم: ماد، خراسان، فارس، آسورستان؛
۴. بوران: طبرستان، خراسان، فارس، خوزستان، گرگان، کرمان، ماد، میشان، سیستان، آسورستان؛
۵. آذرمدخت: فارس، آسورستان.

مانند گذشته، به کارهای عادی خود پردازند. برای نمونه، عجیب نیست که همه گِل‌نوشته‌های ساسانی که از تخت سلیمان، محل بزرگ‌ترین پرستشگاه ایران ساسانی، به دست آمده‌اند، مربوط می‌شوند به سال‌های بین ۶۲۴ تا ۶۲۸ م و نه بعد از آن (Gyselen, 2008: 15; Naumann, 1977: 67).

روشن است که در این وضع، نمی‌توان از نظم اجتماعی سخن گفت؛ همچنان که از نظم سیاسی و قانونی هم نمی‌توان هیچ گواهی به دست داد. در این خصوص، جالب است که بدانیم آنچه در نامه تنسردرباره برهم خوردن نظم اجتماعی ایران آمده، بسیار با این دوره مطابق است (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۸). به هر روی، دقت در روند رویدادها نشان نمی‌دهد که روندی به سوی ترمیم ساختارهای از میان رفته دولتی وجود داشته و شواهد موجود بیشتر نشانگر آن است که اوضاع رفته‌رفته وخیم‌تر می‌شده است. در این وضع، ارتش بیزانس به راحتی می‌توانست سراسر ایران را تسخیر کند و آن را در اختیار خود حفظ کند؛ ولی آن گونه که رویدادها نشان می‌دهند، بیزانسیان این سیاست را در پیش نگرفتند و ایران را ترک کردند. علت اتخاذ این سیاست را در سال‌های بعد، شاید بتوان نگرانی جدید بیزانس از تهدید مرزهای جنوبی خود توسط اعراب دانست.

پی نوشت

۱. مهم‌ترین بررسی جدید در این خصوص، کتاب پروانه پورشریعتی (Pourshariati, 2008) است که با شرح روابط پارتیان و پارسیان، کوشیده‌است آشفتگی و زوال دولت ساسانی را به رقابت و اختلاف این دو گروه نسبت دهد. مولف در این بررسی، پرتوهای تازه‌ای بر این موضوع افکنده‌است؛ ولی با تأکید بر

و با دوام، آنچه‌ان که در دوره خسرو یکم و خسرو دوم می‌بینیم، روبه‌رو نیستیم. لشکرکشی‌های امپراتوری بیزانس به ایران و شکست‌های ارتش ساسانی، بر ساختار دولت ساسانی که طی سال‌های جنگ، ناتوان و شکننده شده بود، تأثیر مخرب اساسی گذاشت. این نتیجه‌ای است که از رویدادها و اوضاع پس از آن به دست می‌آید. پادشاه ساسانی در آشوب داخلی کشته شده و خزانه مرکزی نیز تقریباً خالی شده بود و اگر در این میان مبلغی باقی مانده بود، بی‌گمان می‌بایست در ادامه آن آشوب‌ها پایمال و تاراج شده باشد. سپاهیان ساسانی به‌طور عمده نابود شده بودند و اگر معدودی از آن‌ها مانده بودند، به احتمال یا در آشوب‌های بعدی از میان رفتند یا به استخدام پادشاهان و غاصبان و مدعیان رقیب در ایالات درآمدند.^۵ بدین ترتیب، حکومت مرکزی از میان رفته بود و فرمانروایان متعدد هم‌روزگار این دوره، استقلالی نداشتند و برای دفاع از خود در برابر رقیبان و حتی گروه‌های مخالف در دربار خود، توان و قابلیت نداشتند. طبیعی است که هیچ‌یک از آنان در موقعیتی نبودند که بر سراسر کشور نفوذ حقوقی و نظامی داشته باشند و بر اجرای قانون و نظم نظارت کنند.

مهم‌تر از همه، ارتش کافی و سازمان‌یافته و ثابتی دیده نمی‌شود که در فرمان یک حکومت متمرکز و استوار بوده و در داخل، عامل تداوم دولت و حفظ نظم و قانون باشد و در مرزها، از کشور دفاع کند. مدعیان بی‌دوام این دوره که خزانه‌های خالی به ارث می‌بردند، در وضعی نبودند که بتوانند مالیاتی بگیرند و سرمایه‌ای انباشته کنند تا چنین ارتشی را دوباره تشکیل دهند. نظم سیاسی و قانونی و اقتصادی، شرط لازم برای گردش دستگاه اداری است و بعید به نظر می‌رسد که کارمندان این دوره توانسته باشند

معاف کرده، بلکه موجودی خزانه را نیز میان آن‌ها تقسیم کرد.

۵. سرکشی غاصبان و مدعیان و توفیق آن‌ها، همه عمری کوتاه داشته‌اند؛ ولی سکه‌های بازمانده از برخی از آنان و اشاره‌های منابع اسلامی به شمار دیگری از ایشان، نشان می‌دهد که سرکشی و ادعای پادشاهی، به رسمی رایج در ایران آن روز بدل شده بود که حتی پس از روی کار آمدن یزدگرد و حتی پس از آن، به طور تقریبی با همان الگو ادامه یافت. در این زمینه نک: Bosworth, 1973: 7-37.

کتابنامه

الف. کتاب‌های فارسی

- . ابن بلخی، (۱۳۶۳)، فارسنامه، به کوشش گای لیسترانج و رینولد آلن نیکولسون، تهران: دنیای کتاب.
- . ایناستراتسیف، کانسانتین، (۱۳۴۸)، تحقیقاتی دربارهٔ ساسانیان، ترجمهٔ کاظم کاظم‌زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- . تقی‌زاده، سیدحسین، (۱۳۴۹)، از پرویز تا چنگیز، تهران: فروغی.
- . ثعالبی، ابومنصور، (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، ج ۱، تهران: نقره.
- . شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۸۹)، تاریخ ساسانیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- . کولسنیکف، ا. ی.، (۱۳۵۵)، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: آگاه.
- . مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۸۶۱-۱۸۷۷)، مروج الذهب، به کوشش باریه دو مینارد، پاریس: موسسه آسیایی.
- . نامه تنسر، (۱۳۵۴)، به کوشش مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.

این عامل درونی، نقدهای بسیاری را سبب شده است که هر یک از آن‌ها به نوبه خود، روشنی‌های تازه‌ای به این مسئله افکنده‌اند: نک: Gyselen, 2009: 173-178; Daryaei, 2010: 239-254.

۲. خاندان‌های بزرگ دوره ساسانی، اهل البیوتات، ملوک الطوایف، پیش از اصلاحات خسرو یکم، تنها بخشی از درآمدهای حاصل از قلمرو خود را به عنوان مالیات به دولت مرکزی پرداخت می‌کردند. روسای این خاندان‌ها همچنین تنها در مواقع، لزوم سپاهیان خود را به دربار می‌آوردند. اصلاحات خسرو مالیات‌گیری از اتباع کشور را به طور مستقیم، در اختیار دولت قرار داد و دولت با این درآمدهای درخور توجه و منظم، ارتشی دائمی ایجاد کرد که جانشین سپاهیان موقتی و نامطمئن فئودال‌ها شد. به جای فئودال‌ها قبایل مختلف، مثلاً از میان دیلمیان، در ارتش استخدام شدند. البته اصلاحات خسرو از جمله به این علت ممکن شد که نجبا در شورش مزدکیان آسیب دیده و ضعیف شده بودند. درباره اصلاحات خسرو به ویژه ن. ک: Rubin, 1995: 227-296.

۳. برای کوششی در شناخت هویت افراد و گروه‌هایی که در دوره آشفتگی، در حوادث سیاسی دخالت داشتند ن. ک. Pourshariati, 2008: 219-230. جالب است که بدانیم دو اتهام مهمی که نجبا به خسرو زدند آن بود که مالیات زیادی گرد آورده و ثروت بسیاری اندوخته است (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۰۶). این مالیات‌ها بی‌شک از زمین‌هایی بود که به این نجبا تعلق داشت. خسرو در این اقدامات خود همان کاری را کرده بود که می‌بایست بر پایه اصلاحات انوشیروان انجام دهد.

۴. این روایت می‌تواند انعکاس این اقدام او باشد که نه تنها از اشراف و درباریان گرفتن خراج را

- . یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۸۸۳)، تاریخ، به کوشش ت. هوتسما، لیدن: بریل.
- ب. کتاب‌های لاتین
- . Bosworth, C. E, (1973), "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connection with the Past", Iran, vol. 11, pp. 51-62.
- . Boyce, M, (1985), "Ādur Gušnasp", E. Ir., vol. 1, Boston and Henley: Routledge & Kegan Paul, pp. 475-476.
- . Christensen, A, (1944), L'Iran sous les Sassanides, 2nd ed., Copenhagen: Ejnar Munksgaard.
- . Daryaee, T, (2006-2007), "Yazdgerd III's Last Year: Coinage and History of Sīstān at the End of Late Antiquity", IRANISTIK, Deutschsprachige Zeitschrift für iranistische Studien, vol. 5, pp. 21-29.
- . Daryaee, T, (2009), Sasanian Persia, the Rise and Fall of an Empire, London and New York: I. B. Tauris.
- . Daryaee, T, (2010), "The Fall of the Sasanian Empire to the Arab Muslims", Journal of Persianate Studies, vol. 3, pp. 239-254.
- . Dignas, B. & Winter, E, (2007), Rome and Persia in Late Antiquity. Neighbours and Rivals, Cambridge: Cambridge University Press.
- . Faravashi, B, (1971), "Les causes de la chute des Sassanides", in La Persia nel Medioevo, Rome: Accademia Nazionale dei Lincei, pp. 477-483.
- . Frye, R, (1983), "The Political History of Iran under the Sasanians", The Cambridge History of Iran, vol. 3.1, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 116-180.
- . Ghodrat-Dizaji, M, (2011), "Disintegration of Sasanian Hegemony over Northern Iran", Ir. An., vol. 46, pp. 315-329.
- . Göbl, R, (1971), Sasanian Numismatics, Braunschweig: Klinkhardt and Biermann.
- . Greatrex, G. & Lieu, S. N. C., (2002), The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars. Part II: AD 363-630, London and New York: Routledge.
- . Gyselen, R, (2008), Great-Commander (vuzurg-framadār) and Court Counsellor (dar-andarzbed) in the Sasanian Empire (224-651): The Sigillographic Evidence, Roma: Istituto italiano per l'Africa e l'Oriente.
- . Gyselen, R, (2009), "Primary Sources and Historiography of the Sasanian Empire", St. Ir., vol. 38, pp. 163-190.
- . Howard-Johnston, J, (1999), "Historical Background", in Sebeos (1999), pp. xi-xxx.
- . Kaegi, W. E, (2003), Heraclius, Emperor of Byzantium, Cambridge: Cambridge University Press.
- . Malek, H. M, (1993), "A Survey of Research on Sasanian Numismatics", Numismatic Chronicle, vol. 153, pp. 227-269.
- . Minorsky, V, (1944), "Roman and Byzantine Campaigns in Atropatene", BSOAS, vol. 11, pp. 243-265.
- . Mochiri, M. I, (1972), Étude de Numismatique Iranienne sous les Sassanides, Tome I, Teheran: Bibliothèque Nationale.
- . Mochiri, M. I, (1983), Étude de Numismatique Iranienne sous les Sassanides et Arabe-Sassanides, Tome II, 2nd ed., Louvain: Imprimerie Orientaliste.
- . Morony, M, (1987), "Arab Conquest of Iran", E. Ir., vol. 2, London and New York: Routledge, pp. 203-210.
- . Naumann, R, (1977), Die Ruinen von Tacht-e Suleiman und Zendan-e Suleiman und Umgebung, Berlin: Dietrich Reimer Verlag.
- . Nöldeke, Th, (1879), Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari, Leiden: E. J. Brill.
- . Nöldeke, Th, (1893), "Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik, übersetzt und commentiert", in Sitzungsberichte der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Kl. 128, 9, Vienna, pp. 1-48.
- . Pourshariati, P, (2008), Decline and Fall of the Sasanian Empire: the Sasanian-Parthian Confederation and the Arab Conquest of Iran, London and New York: I. B. Tauris.
- . Rubin, Z, (1995), "The Reforms of Khusrō Anūshīrawān", in A. Cameron (ed.), The Byzantine and Early Islamic Near East, vol. 3, Princeton: The Darwin Press, pp. 227-296.
- . Schindel, N, (forthcoming), "Sasanian Coinage", E. Ir.
- . Schippmann, K, (1971), Die Iranischen Feuerheiligtümer, Berlin: Walter de Gruyter
- . Schippmann, K, (1990), Grundzüge der Geschichte des sasanidischen Reiches, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.

- . Sebeos, (1999), The Armenian History Attributed to Sebeos, tr. with notes R. W. Thomson, Liverpool: Liverpool University Press.

- .. Tabarī, Abū Ja‘far Muḥammad b. Jarīr, (1993)
- , The History of al-Tabarī, vol. XI, The Challenge to the Empire, tr. Kh. Y. Blankinship, Albany: State University of New York Press.
- . Tabarī, Abū Ja‘far Muḥammad b. Jarīr, (1999), The History of al-Tabarī, vol. V, The Sāsānids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen, tr. C. E. Bosworth, Albany: State University of New York Press.
- . Theophanes Confessor, (1997), The Chronicle of Theophanes Confessor: Byzantine and Near Eastern History, AD 284-813, tr. A. Mango & R. Scott, Oxford: Clarendon Press.